

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/08/17



خداوند از همه شما عزیزان مراسم، عزاداری و سوگواری و تبلیغات را به احسن وجه قبول کند. سعادتی است که انسان در این مراسم شرکت کند، تبلیغ کند، روضه بخواند و گریه کند و بگریاند. توفیق بزرگی است و در همین زمینه بعضی از عزیزان سوالی است که قیام سید الشهداء سلام الله تعالی علیه چه وضعیتی دارد؟ این عزاء است یا جشن است، چرا فراموش نمی شود، چرا روز به روز بیشتر می شود، رمز و راز این قضیه چیست؟ به طور کل سرّ اصلی این قضیه چیست که قیام امام حسین اصلاً خاموش نمی شود. یعنی همیشه این چراغ روشن است و سال به سال هم بیشتر می شود. گفت موسسه بزرگی است در آلمان موسسه تبلیغ مسیحیت است، می گویند که ما سعی می کنیم مسلمان ها را یا شیعه ها را ببریم به طرف مسیحیت، نزدیک ورود به وادی مسیحیت، عاشوراء شروع می شود، عاشوراء که شروع می شود همه برمی گردند، دیگر نمی شود. الحمد لله امسال مخصوصاً دیدیم کربلا که آن همه تهدیدات داشت از سوی وهابیت پلید و داعش خبیث و وحشی یعنی انسان می بیند که اذا الوحوش حشرت چیه، این وحوش حشرت که در دنیا می بینید این داعش است. شکر خدا هیچ حادثه ای کربلا پیش نیامد. هر سال حوادثی در پاکستان بود، و امسال هیچ گزارشی نبود که ما مضطرب بودیم، الحمد لله هیچ خبری نبود. اولاً این حادثه چه حادثه است، بگوییم جشن است بگوییم عزاء است، این همه آثار، زنده سازی. اتمام دین و اکمال دین به وسیله تبلیغ امامت امیرالمومنین شد که نص قرآن است الیوم اکملت لکم دینکم، و این ابقاء هم به وسیله سید الشهداء شد که این را می دانیم. دنیا هم ثابت کرد، اگر سید الشهداء نبود، کم کم به طور طبیعی یزید لعنت الله تعالی علیه دین و اسلام را به مرور محو می کردند، و شک و شبهه ای وجود نداشت. اما آنچه که می خواهیم بگوییم این است که این روز را چه تعبیر کنیم، این است که بگوییم حوادث مهم تاریخ اسلام اعلام دین بعثت رسول الله الاعظم که بالاترین در کل هستی است، اتمام آن بعثت روز غدیر و ابقائش که این درخت را آبیاری و تربیت بکند که این برای همیشه بماند، ابقاءش، شنیده

بودید که ابقاء یا استمرار خاتمیت یا رمز خاتمیت امامت است که اگر امامت نبود، امامت معنی نداشت، این در کربلا- تجلی عملی کرد. دیگر این از بین نمی رود. حادثه سومش همین خاتمیت بود که ابقاء دین بود و رمز خاتمیت را ثبت کرد. بنابراین این سه تا که اعلام و اکمال و ابقاء بود و هر کدام هزینه ای داشت. خود پیامبر در اعلام چقدر زحمت کشید **ما اودى نبى مثل ما اودى**، و برای مراسم غدیر چه هزینه هایی بود، چقدر زحمت کشید پیامبر. و این ابقاء که تا ابد بماند، هزینه اش این بود. وجود مقدسی مثل سید الشهداء باشد و با آن وضعیت خاص تا ابقاء بشود. و اما رمز جاودانی آن چند نکته است، یک نکته اش این بود که حرکت امام حسین فطرت را بیدار کرد، فطرت با اقتضاعات خودش جاودانی است. آن اقتضاعات فطرت که زنده بشود تا ابد است. نکته دوم آن این است که کلمه عشق بود، آنجا که عشق خیمه زند جای عقل نیست. سید الشهداء در حقیقت آن عملیات عاشق و معشوق به معنای کلمه را در آنجا به تصویر کشید و آن عشق که در عمق وجود همه انسان ها هست، همان طور که عقل است عشق هم است، منتها عشق را عقل درک نمی کند، درک عشق چیز جدایی است، در وجود هر انسان در نهاد هر انسانی عشق هم است، همانطوری که عقل هم است. عشق منشأ فطرت انسان است و عقل منشأش مصلحت و مفسده زندگی است. عقل منشأ آن مصلحت سنجی است، عشق مصلحت سنجی ندارد. آن عقل درک نمی کند از نزدیک ولی از دور قابل معرفت است، علماً کشف نمی شود بلکه معرفتاً به دست می آید، اگر کسی بتواند آن جنبه عشقی که در درون هر انسانی است، زنده کند و آن تجلی عشق را در عمل بیاورد، در حقیقت یک ارتباطی از زاویه عشق بین و دیگران برقرار می شود و پس از آنکه از آن زاویه ارتباط برقرار شد، او تا ابد زنده است و زنده ماندنش هم متناسب با خودش است، زنده ماندنش هم زنده ماندن عشقی است، عقلی نیست. چرا سینه می زنید؟ چرا با آن همه علاقه سینه می زنید؟ همین جلساتی که در قم بود، در یکی از اینها دهها هزار جمعیت جوان با آن شور و شعور و نشور قابل وصف نبود، این چیست؟ آن جوانان می خواهند بروند خواسته های جسمانی دارند، خواسته های تعشی دارند، خواسته های تعقلی دارند، از جیب شان هم پول می دهند، گفتند دویست میلیون تومان برای صاحب آن مجلس دادند. اینها عشق است و هیچ توجه ندارد، عقل درک نمی کند. و اما عشق راه خودش را می رود تا یک صدای سینه زنی، من یادم است کربلا. روز عاشورا دفتر سیدنا الاستاد آقای خویی ایام عاشورا کربلا. می رفت موقتاً، همان جا یادم است خود آقای خویی دم پنجره نشسته بود، تا موکب وارد شد، صدا طبل موکت را که شنید، شروع کرد با صدا گریه کردن، این چیه؟ عشق است، در اندرون من خسته دل نداند چیست، این اصلش ندانم چیست که درک می شود که من خموشم است و او در فناء و در غوغاست. لذا عقل که درک نمی کند، می گوید این سینه چیه، زنجیر چیه؟ دکتر اقبال جوابش را داده است که رمز زندگی بیگانه تر باد هر آنکه عشق را گوید جنون است. او خودش جاهل است که می گوید عشق جنون است، درک نمی کند. رمز بقاء آن عشقی است که زنده شده است و انجام گرفته است به معنای کلمه نفوذ کرده به دل افرادی که فطرتش به طرف ولایت برود. ولایت هم فطری است، به طرف ولایت که برود، دلیل نمی خواهد، منطق می خواهد، آن راه خودش را پیدا می کند. پس رمز زنده بودن و زنده تر شدن و شکوفا شدن و هر روز شعله ور شدن مراسم به دلیل همان عشق است. نکته سوم هم این است که معروف یعنی هر

چیزی که معروف است در برابر منکر، معروف خواسته روح و فطرت و اقتضای طبیعت انسان است، انسانیت انسان طالب معروف است و ضد منکر است. و معروف تا انسان است، معروف است به شرط اینکه انسانیت بماند. انسانیت تا وقتی که در بین این مجموعه است، معروف جای خودش را دارد. در کربلا اوج معروف، معروفی از عمل تا عقیده، معروف در نهایت تجلی در کربلا. صورت گرفت. بی رحم ترین مردم که به طفل شش ماهه رحم نمی کردند، بی رحم ترین مردم که آب را می بستند، بی رحم ترین مردم که صدای سید الشهداء را گوش نمی دادند در برابر صدا سر و صدا می کردند. از یک سو بالاتری منکر در آن جبهه و از سوی در سخت ترین شرائط صدا و نداء و نوا همه اش یا رب یا رب، الهی رضا بقضائک. اهل بلاغت از لحاظ روح بلاغی کشف کردند که جمله ای که کسی در یک شرائطی بیان می کند، روحیه اش را نشان می دهد. می گویند آنهایی که دین هم نداشته باشد متخصص بلاغت، که سید الشهداء موقعی که در آن لحظات این جمله گفته، نشان داده که یک ذره اضطراب نداشته، آرامش و روح و ریحان که فرموده است: ألا ان الدعی و ابن الدعی رگزنی بین السله و الذله هیئات منا الذله. این آدم طبیعی نمی تواند بگوید. آدمی می گوید که بالاتر از حد طبیعی آرامش داشته باشد، با یک تمرکز و یک دقت و با یک توجه خاص. این است که معروف از بین نمی رود، و سید الشهداء تجسم معروف است، سید الشهداء عین معروف است، یزید عین منکر است. لذا معروف و منکر از بین نمی رود، آنجا به اوج رسید و تجسم پیدا کرد، نه تجسم تنها، عروج کرد. لذا قتلگاه را می گوید معراج معروف، معراج از بین نمی رود. تا انسان است، این نور همیشه است و این معروف به قوت خودش باقی است.

قدر این عنوان را بدانید. آدم قدر بعض چیزها را یک وقت دیگری برایش معلوم می شود، چشمی که برای سید الشهداء اشک بریزد، این اشک را طبق روایت خود خدا دوست دارد. اشکی که از چشم باکی برای سید الشهداء ریخته بشود، خود خدای متعال دوست دارد. و دلی که برای امام حسین، شما در یکی از معجزاتی که درباره سید الشهداء می بینید که آدم بهترین عزیزش را از دست بدهد، یک سال کمتر یا بیشتر، اما برای سید الشهداء می شود مگر ایام عاشوراء باشد و دل کسی نسوزد. معجزه آن حدیث که حرقه فی قلوب المومنین. آن حرقه است، آن آتشی که به دل افروخته است. یک بشارت بدهم و یک معجزه، بشارتش این است که به خودتان مراجعه کنید، ایام عاشوراء که می شود آن حرقه ای که به قلب شما می آید خدا را شکر کند، علامت ایمان است، ایمان به خدا، ایمان به اهل بیت، ایمان به ولایت، ایمان به وجود مقدس آقا امام زمان. معجزه آن هم این است که همان دل سوخته ای که آن موقع برایتان حالتی پیش می آید یک دانه دعای مغفرتی برای خودتان بکنید، از دل بدون هیچ تردیدی بلا شک و لا ریب خدای متعال همه گناهان شما را می بخشد. چقدر توفیقی است. سعادت است که الحمد لله ایام عاشورا مخصوصا در ایران الحمد لله که امسال که مراسم را نشان می دادند، به تعبیر خود امام قدس الله نفسه الزکیه که فرمودند کشور متعلق به ولی عصر است، این زنجان را دیدید که پایتخت شور و نشور اهل بیت، مگر می شود آن نوا و آن فریاد و آن هم تقریبا جوان آن شاید نزدیک صد هزار جمعیت، از تمام دنیا جمع بشوند با آن شور و نشور مگر توجیه دارد؟ عقل جواب نمی دهد. ما داریم درک هایی که قطعا درک می کنیم و تشخیص نمی توانیم بدهیم، چون از

کنترل عقل بیرون است. مثلاً فرض کنید ما یقین داریم اعتقاد کامل داریم به وجود روح، اما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، چون زیر پوشش عقل قرار نمی‌گیرد، از عقل بالا می‌زند. همینطور مثل ذوق، درک می‌کنیم اما تشخیص نمی‌توانیم بدهیم، چون زیر پوشش عقل نیست، یک قدرت جدایی است. همین مسئله عشق به سید الشهداء که یک واقعیت است اما تشخیص نمی‌دهیم. علتش مصلحت سنجی نیست، علتش علت عبودیتی و فطری دارد. می‌آید وارد ذهن آدم می‌شود و آدم را می‌برد. لذا سید الشهداء سلام الله تعالی علیه در ایام عاشوراء با عشق به حق و با عشق به خدا این معنای واقعی عشق به حق چه می‌شود؟ شما عرفان و معرفت را شنیده‌اید، عرفان و معرفت عملی و نظری را شنیده‌اید، عارف به معنای حقیقی را هم بشنوید، ما عارف به معنای کلمه در دنیا فقط چهارده معصوم را داریم. که اینها عارفان حقیقی هستند. الان در این دنیا که ما زندگی می‌کنیم عارف به معنای کلمه فقط یک مورد و آن خود حجه بن الحسن، عرف الله حق معرفته و اتق الله حق تقاته. و اهل ذوق می‌گویند که عرفاء همانطوری که در روایت آمده که امیرالمومنین سلام الله تعالی علیه می‌فرماید: نحن عرفاء الله، عرفای به معنای واقعی ما هستیم. و در کلام اهل معرفت آمده است که عرفان عملی به معنای واقع مصداق آن کجاست و عرفان نظری به معنای واقع کجاست؟ عرفان نظری به معنای واقع وجود مقدس بقیه الله الاعظم آقا امام زمان ارواحنا فداه است، که خود عرفان است. و عرفان عملی به معنای واقع که دیگر حقیقتاً آن عرفان یعنی آن معرفت کمال و آن عمل در نهایت اخلاص که بالاتر از آن امکان ندارد، آن عرفان به معنای واقعی کلمه سید الشهداء سلام الله تعالی علیه و شاگردان مکتب عرفانش هم آن اصحابی بود که آنجا بود. حالا شک دارید یا تحقیق می‌کنید که شاگرد اول کی بود، حضرت عباس بود یا حضرت علی اکبر بود. یک مکاشفه ای برایتان بگویم، یکی از علماء و اوتادی بود در یکی از شهرستان‌ها، بنده حقیر با یک واسطه می‌شناختم، خبر دارم اهل حال و معرفتی آنجا است. به ذهن خودش این سوال را نمی‌توانست جواب بدهد که امام که معصوم است، حضرت علی اکبر حضرت عباس این دو تا یاران امام حسین که بودند، هرچی مطالعه می‌کنیم در کلام امام حسین مراجعه می‌کنیم، نمی‌فهمیم که مقام عباس بالاتر است یا مقام علی اکبر. در تعبیر سید الشهداء که می‌آییم، وقتی بالاسر علی اکبر می‌آید می‌گوید: «**علی الدنيا بعدک العفا**»، بعد از تو دنیا را چه کنیم اما در بالین نعش حضرت عباس که می‌آید، می‌گوید «**الان انکسر ظهري**»، کدام یکی از این تعبیرات بالاست. و حضرت علی اکبر مقامش بالاتر باشد یا مقام حضرت عباس نمی‌فهمید. مکاشفه که بشود، آن طرف آدم برود، معلومات وسیع است، و احوالات آن دنیا هم می‌داند. این دنیا مثل یک قفس است، بیرون رفتن از این دنیا آزاد شدن از قفس است و آزاد می‌بیند. در دنیا که هستید از یک پنجره می‌بینید، آزاد که شدید، می‌بینید همه جمعند، اوضاع اینجوری است. میتی که حمل می‌شود طرف قبر، می‌بیند مردم این است، فضا وسیع تر است، جهان گسترده تر است. در مکاشفه ای یکی از اهل حال را در عالم مکاشفه دید، گفت شما بگویید مقام حضرت عباس بالاتر است یا مقام علی اکبر. آن با معرفتی که داشت جواب داد، گفت که مقام این دو تا از این قبیل است، مقام حضرت علی اکبر تا قلب امام حسین است، علی اکبر در قلب پدرش جا دارد اما مقام حضرت عباس تا عرش خداست. بگویید قلب سید الشهداء از عرش برتر است، نمی‌توانیم بگوییم کمتر از عرش است، باز هم نفهمیدیم که مقام علی اکبر بالاست یا

مقام حضرت عباس، دو تعبیر آمد، عرش خدا و قلب امام حسین. قلب امام حسین به معنی دیگر عرش تجلی خداست. جواب چهارم هم این است که معرفت و ایمان را از دور می فهمیم، اگر معرفت و عرفان از نزدیک واقعا درک بشود، هم خود انسان تغییر می کند و هم از بین نمی رود. در حقیقت معرفت به معنای کلمه و عارف و عرفان به معنای کلمه در صحنه عاشوراء عملی شد، لذا از بین نمی رود. هر روز الان از خارج خبر می آید علمی که خیلی مشتری دارد، عرفان است. هر روزی که بگذرد عرفان و معرفت طرفدارش بیشتر می شود و عرفان و معرفت و عارف به معنای واقعی کلمه اش فقط روز عاشوراء شکل گرفت. لذا هر روزی که بگذرد، جلوه اش بیشتر و تابنده تر می شود.